

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۰۴ دسمبر ۲۰۱۲

به جواب شبنامه نویس و افشای ماهیت پلیدی

یا

توطئه انقیاد طلبان جبون و ننگنامه آنها

۴۹

به ادامه گذشته:

یکی دو هفته از آغاز همکاری من با گروه طرفداران "پس منظر تاریخی" و آشنائی با رفقای جدید نگذشته بود، که در پوهنتون مسأله شرکت و یا عدم شرکت در اتحادیه محصلان، ما و طرفداران "سازمان جوانان مترقی" را که اکثریت مطلق "جریان شعله جاوید" را با خود داشتند، در تقابل قرار داد. چه خلاف استدلال آنها که عدم شرکت در اتحادیه های آنچنانی را نمودی از گرایشات ماجراجویانه و آوانتوریستی ارزیابی می نمودند، ما را عقیده بر آن بود که در کشوری چون افغانستان با ساختار اقتصادی – اجتماعی نیمه فئودالی- نیمه مستعمره از آنجائی که هیچ نوع پایه و اساس دموکراتیک وجود ندارد، لذا شرکت در چنان حرکاتی می توانست:

۱- نفس شرکت در چنان خیمه شب بازی هائی، صرف نظر از آن که در تئوری چه گفته می شود، در عمل اذعان به موجودیت فضای دموکراتیک و امکان مبارزات دموکراتیک در کشور های با ساختار اقتصادی- اجتماعی، نیمه فئودالی- نیمه مستعمره بوده، در حقیقت نخستین گام در جهت کشیدن خط بطلان بر تمام تبلیغات "شعله جاوید" تا آن زمان می باشد.

۲- در عمل به صورت مستقیم تمایلات بریدن از مبارزه مسلحانه و دلباختن به مبارزات قانونی را جایگزین مبارزات قهر آمیز ساخته، به جای رو به جانب توده ها داشتن و رفتن بین آنها، مبارزات دموکراتیک را اولویت بخشیدن می باشد.

۳- چنین حرکتی سرسائی خجولانه و بزدلانه در پیشگاه رویونیوزم خرسجفی و جانشینان آن بوده، می تواند نخستین گام از راهی تلقی گردد، که سرانجام آن با تأیید پارلمانتاریزم و شرکت در آن منتهی خواهد شد.

۴- به خصوص در آن موقعیت که خشکسالی بیداد نموده هر آن امکان خیزش توده ها وجود داشت، چنان امری می توانست به مثابه توطئه ای از جانب دربار به منظور مصروف ساختن روشنفکران چیده شده باشد.

با چنین برداشتی، با در نظر داشتن سطح فکر و برداشت و فهم ما در همان زمان، روشن بود که ما نه تنها در انتخابات اتحادیه محصلان شرکت نخواهیم ورزید، بلکه با صراحت علیه آن موضع گرفته، با ابراز موضعگیری قاطع علیه چنان عقبگردی از مواضع انقلابی، فاصله ما را با "سازمان جوانان مترقی" که اعضایش با تمام قدرت می کوشیدند تا از وجود "سازمان" انکار نمایند، جلی تر و روشنتر ترسیم نمائیم؛ و اما این که به چه صورت اینکار را انجام باید بدهیم، تصمیم آن را گذاشتند به رفقای "رهبری" که آن زمان در زندان بودند. از آنجائی که یکی از علل جدائی، در علنی گری های صورت گرفته به وسیله "سازمان جوانان مترقی" مشخص شده بود، انتظار همگان بر آن بود تا از یک جانب جهت ابراز موضعگیری گروه و از جانب دیگر اجتناب از علنی گری های قبلی، و از همه بالاتر رد تئوریک چنان حرکتی که تقریباً خاطر اکثریت محصلان را به خود معطوف داشته بود، طی یک "شبنامه" مواضع گروه بیان گردد. مگر با تأسف همان روزی که انتخابات آغاز می یافت، رفقای واسطه بین "رهبری زندان" و رفقای پوهنتون از طریق زنده یاد رفیق "عزیز طغیان" به رفقای پوهنتون پیام فرستادند، که اولاً ضرورت تحریر شبنامه وجود ندارد و می باید با بر آمد علنی یک و یا چند رفیق با آن تصمیم مخالفت صورت گیرد و در ثانی از آنجائی که عده زیادی از رفقای طرفدار "پس منظر تاریخی" در سال اول پوهنتون محصل بوده و کسی آنها را نمی شناسد، باید کوشش به عمل بیاید، تا رفیق و یا رفقای که مسؤولیت تقابل با آن بر دوش آنها گذاشته می شود، از حد اقل شناخت و شهرت بین محصلان برخوردار باشد، تا صدایش قابل شنیدن باشد.

این پیام که هیچ جای تبصره در خود نداشت، ما چند تن را که بعد ها "کمیته اساسی پوهنتون" از آن به وجود آمد، وادار ساخت تا گرد هم جمع شده به صورت عاجل از اوضاع ارزیابی نموده، رفیق و یا رفقای را که مسؤولیت خطیر ابلاغ مواضع گروه "پس منظر تاریخی" و در نتیجه اولین انشعاب بر دوش آنها گذاشته می شود، مشخص نمائیم. کسانی که همان روز در صحن پوهنتون به علاوه این قلم در آن جلسه حضور داشتند، رفقای ذیل بودند:

۱- زنده یاد رفیق میرویس فراهی- صنف اول پوهنخی پولی تخنیک که بنابر اهمیت موضوع و به دستور "رهبری زندان" به پوهنتون آمده بود.

۲- زنده یاد رفیق عزیز طغیان محصل صنف اول پوهنخی ادبیات و علوم بشری

۳- زنده یاد رفیق شمس الحق شیرزوی محصل صنف اول پوهنخی ادبیات و علوم بشری

۴- زنده یاد داکتر واحد واکمن محصل پی. سی. بی پوهنتون کابل

۵- زنده یاد گل محمد غلجائی محصل صنف اول پوهنخی اقتصاد

۶- زنده یاد بهرام محصل صنف اول پوهنخی پولی تخنیک

۷- رفیق داکتر ف. محصل پی. سی. بی پوهنتون کابل

۸- رفیق ص. محصل صنف اول پوهنخی ادبیات و علوم بشری

۹- رفیق ن. محصل صنف اول پوهنخی ادبیات و علوم بشری

۱۰- نعمت از نیمروز که بعد ها با پشت کردن به مردم و همکاری با رهبری تسلیم طلب ساما، در سنگر دفاع از اشغال کشور به وسیله طالب از بین رفت.

از جمع ۱۱ نفر شرکت کننده در آن جلسه، به علاوه این قلم از زنده بودن رفقاء "ف" و "ص" اطلاع دارم، مگر از وضع زندگی و مرگ رفیق "ن" هیچ اطلاعی ندارم، هرگاه آنها خواسته باشند در زمینه معلومات تکمیلی، اصلاحی، تکزینی و یا انتقادی خویش را بنگارند، مسلم است که صفحات پورتال جهت درج نظرات شان باز است. متباقی از اول الی ششم، به مثابه فرزندان صدیق مردم زیسته به غیر از زنده یاد رفیق "شمس" که گویا به مرض

طبیعی فوت نموده است، متباقی یا در جنگهای رویاروی و یا هم در اسارت استعمار سرخ و یا هم ارتجاع سیاه به جاودانگی پیوسته اند.

وقتی از جلسه یاد می‌نمایم، نباید به صورت اتوماتیک ذهن ما به طرف جلساتی برود که در جوامع غربی برگزار می‌گردند، بدان معنا که جلسه به علاوه محتوا از لحاظ شکلی نیز تمام خصوصیات یک جلسه رسمی را داشته از همان اول، ضمن معلوم بودن غرض از تدوین جلسه، هم منشی آن معلوم باشد و هم تمام مطالب بر روی کاغذ نگاشته شود، خلاف چنان تصویری آن جلسه هم به مانند صدها و هزاران جلسه دیگری که از طرف جنبش چپ در اقصا نقاط جهان صورت گرفت، شفاهی بوده و بدون آن که نوشت و خوانی صورت گیرد، بعد از بررسی اوضاع آن زمان پوهنتون، فیصله صورت گرفت تا از بین رفقاء دو نفر یعنی این قلم و زنده یاد رفیق شمس خود را کاندید نموده، با استفاده از فضاء و امکان فرد کاندید کننده، مواضع گروه را اعلام بداریم. علت این که چرا از جمع تمام رفقاء ما دو نفر انتخاب گردیدیم، انتخاب هریک از ما دلیل و یا دلایل خاص خود را داشت. به عبارت دیگر در حالی که علت انتخاب رفیق شمس شهرت وی در بین تمام رفقای ولایات ننگرهار، کنرها و لغمان و تسلط کاملش بر هر دو زبان دری و پشتو بود، این قلم بدان علت انتخاب شده بودم، که به علاوه برخورداری از شهرت نسبی در بین پوهنتون بر مبنای سخنرانی های سال قبل در تظاهرات و چند صباحی در کنج زندان ظاهر شاه خوابیدن، شرکت رقابتی که از طرفداران اتحادیه خود را کاندید می نمودند، یعنی افراد سرشناسی چون "رازق روئین"، از شعله، "داوود کاویانی" از پرچم، "حنیف یرغل" از خلق و فردی به نام "عبدالله" از جوانان مسلمان که آخری تا آن زمان از شهرت خاصی برخوردار نبود، به خودی خود تعداد زیادی از محصلان را در سخنرانی های قبل از انتخابات کشانیده، بهترین امکان را جهت تبلیغ مواضع ما می توانست به ارمغان بیاورد. از همه گذشته، از آنجائی که طرفداران "جریان شعله جاوید" در پولی تخنیک با زنده یاد رفیق میرویس برخورد فزینی نموده و وی را مضروب ساخته بودند، این امید و شناخت بین رفقای شرکت کننده در جلسه وجود داشت که بر مبنای روابط شخصی و دوستانه ام با ورزشکاران و به خصوص بچه های لیسه غازی کسی قادر نخواهد شد با من نیز برخورد فزینی نموده مانع سخنرانی و گفتارم گردد.

تمام این ارزیابی ها که جمعاً بیش از ۹۰ دقیقه وقت ما را نگرفت، به ما امکان داد تا هم من و هم رفیق شمس الحق اسامی خویش را در جمع کاندید ها اعلام بداریم. به محض اعلام اسم من به عنوان کاندید، تپ و تلاش خاصی در بین آن عده از جوانانی که از عمق قضایا اطلاع نداشتند، به وجود آمد، در حالی که عده ای فکر می نمودند که دو نفر را از عین جریان کاندید نمودن تکتیکی است که ما می خواهیم به عوض یک نفر دو نفر سخنرانی نموده، در نهایت یا من به نفع روئین و یا هم وی به نفع من خواهد گذشت، کسان دیگری بودند که ما را از تقسیم رأی ها برحذر داشته و می خواستند به هر قیمتی که شده، از رفتن پای انتخابات با دو کاندید جلو گیری نمایند. موجودیت دو کاندید از عین جریان، پرچمی- خلقی ها را نیز سردرگم نموده آنها نیز می خواستند، بدانند که قضیه از چه قرار است، آیا پای کدام تکتیک در میان است و یا هم اختلافات شخصی و خودخواهی بین من و "روئین" وجود دارد و جریان از حل آن عاجز مانده است. در هر صورت شاید آرامتر از همه من و "روئین" بودیم که هر کدام می خواستیم مواضع خویش را بیان داشته طرف مقابل را از میدان بدر نماییم.

جهت برگزاری انتخابات قرار بر آن بود تا هریک از کاندید ها یک نماینده در جمع حاضر نموده، آنها به علاوه تعیین وقت و نوبت سخنرانی برای کاندید مورد نظرش مسؤولیت داشتند تا در جریان سخنرانی ها وقت تلف شده را نیز قید نموده به سخنران تذکر تمام شدن وقت را بدهند.

خلاف سایر جریانات که نمایندگان خود را از بین رفقای به اصطلاح خودشان "پیش‌تاز و چیز فهم" انتخاب نموده بودند، این قلم با درس آموزی از برخورد های دشمنانه تمام طیفها علیه رفیق میرویس، "احمد علی" یکی از صنفی‌هایم را که در کنار سایر اعضای تیم ریسمان‌کشی پوهنخی ادبیات و علوم بشری که از تصادف ۵ تن از جمع هشت نفر در صنف ما بوده و همه با من و "احمد علی" دوست و رفیق بودند، از جمله "بزن بهادر" های پوهنتون هم به شمار می‌رفت و کسی حاضر نبود با وی خود را دست به گریبان سازد، به عنوان نماینده انتخاب نموده، از وی خواستم تا نوبت آخرین سخنران را برای من ثبت نماید.

این که در جمع آن نماینده‌ها، چه نکاتی مورد بحث قرار گرفت و ترتیب سخنرانان روی کدام اساسی صورت پذیرفت، هیچ گاهی از "احمد علی" در موردش چیزی نپرسیدم تا اینک خدمت شما بنگارم، اما وقتی نوبت سخنرانان اعلام گشت، لست قرار آتی ترتیب یافته بود:

۱ - عبدالله، ۲- حنیف یرغل، ۳- رازق روئین، ۴- داوود کاویانی و ۵- این قلم

انتخابات و سخنرانی های مقدماتی کاندید ها بنا بر کثرت شاگردان صنوف دوم در پوهنخی ادبیات و علوم بشری، در ادیتوریم پوهنتون صورت می‌گرفت که به علاوه آن که تمام چوکی‌ها پر شده و تعدادی چوکی اضافی در رهرو سالون نیز از طرف محصلان آورده شده بود، تعدادی هم در کناره های سالون به شکل ایستاده حاضر بودند، با سخنرانی "عبدالله" آغاز یافت. آن بیچاره که فکر می‌کنم برای بار اول بود که در چنان جمعی سخن می‌گفت، ده دقیقه اش را در حالتی به پایان رسانید که نه خوب حرف زد و نه حرف خوبی از دهنش بیرون شد، چند بار به خدا قسم خورد که به خدا، خدا وجود دارد و پیامبرش به حق است و همین.

"حنیف یرغل" با آن که یکی از سخنرانان ورزیده خلقی‌ها به شمار می‌رفت و می‌توانست به دو زبان پشتو و دری خوب صحبت نماید، مگر از آن جایی که چیز تازه ای برای گفتن نداشت، به علاوه چند دشنام به استقامت اشراق زاده‌ها (منظور پرچمی) به زعم خودش "مائونیست" را هر چه دشنام بلد بود، حواله نمود.

فرد سوم که "رازق روئین" و یکی از سخنرانان شعله جاوید بود و انتظار می‌رفت در آن زمان به جواب دشنامهای "حنیف یرغل" سخنرانی اش را اختصاص دهد، به گواهی تمام آن عده از محصلانی که تا هنوز زنده هستند و امید که خودش نیز آن را در حافظه داشته باشد، تمام ده دقیقه را در کوبیدن آوانتوریسم که فکر می‌کنم همان روز برایش از طرف بزرگان تدریس شده بود، اختصاص داده با هر کلامی که علیه تفنگ و مناسبات لوله تفنگ با قدرت سیاسی بیان داشت، در حالی که شعله‌ئی‌ها به گفته مردم خون می‌خوردند، کف زدنهای ممتد خلقی-پرچمی‌ها را باعث می‌گردید.

او بدون آن که به مفهوم درست آوانتوریزم پی برده باشد و آن را در ابعاد فلسفی، نظامی، اقتصادی و سیاسی به تحلیل گرفته بتواند، ده دقیقه تلاش نمود تا به حاضران و غایبان بفهماند، کسانی که به عوض استفاده از نعمت فضای دموکراتیک در افغانستان، بخواهند تفنگ بردارند، آوانتوریست بوده و شعله جاوید آنها را از صف خود طرد می‌نماید. - نقل به مفهوم- خلقی‌ها- پرچمی‌ها وقتی بدین قسمت صحبتش رسیدند، متوجه شدند که باید منتظر خبر های داغی باشند و کاندید دو نفر از عین جریان، استفاده ابزاری از انتخابات نیست. از این می‌گذریم که روئین به اصطلاح مدافع اندیشه مائو تسه دون آنروزی که طرد تفنگ به دستان را اعلام داشت چگونه در بستر مبارزات دموکراتیک سازمان جوانان مترقی به مانند ده‌ها و صدها تن دیگر از هم‌قماشانش تغییر ماهیت و هویت داده نه تنها در زمان حاکمیت مزدوران روس با گرفتن سرجوال جنایت و خیانت با مزدوران روس و روسهای اشغالگر بر تاریخ جنبش دموکراتیک نوین زباله پرتاب نمودند، بلکه امروز نیز راهیان و مدافعان همان مکتب و تفکر یکی از

فضای به وجود آمده با شرکت در پارلمان استعماری قصد کار تبلیغی را دارد و آن دیگری با شرکت در انجوها، به فکر پر کردن جیب خودش می باشد. تنها در زمینه توجه خوانندگان به یک نکته را جلب می نمایم:

خیانت و لغزش هرچند در گام نخست و در ظاهر کوچک و بی اهمیت باشد، وقتی برخورد درست و انقلابی با آن صورت نگیرد، با هر روزی که از آن می گذرد، حجم آن با تساعد هندسی بزرگ و بزرگتر شده، لغزشکار بدون آن که خود بداند، سرانجام در باتلاق خیانت سقوط می نماید، این مسأله نه تنها درستی خود را در طول تاریخ در جریان عمل میلیونها و میلیارد ها انسان عادی ثابت نموده، بلکه در زندگانی سیاسی و مبارزاتی نیز به ده ها و صد ها بار در اقصا نقاط جهان صدق خود را به اثبات رسانیده است. چه بخواهیم از نمونه "روئین" ها که اینک با چسپیدن به اصطلاح "افغانستانی" وحدت کشور ما را آماج حملات کین توزانه خود قرار داده اند و یا این که از به اصطلاح "مائویست های افغانستانی" یادی نمائیم، روند حرکت به طرف خیانت به مردم، به انقلاب و به کشور از همان نقاط بسیار کوچک؛ در یکی رفتن پای اتحادیه محصلان و از آنجا تا در حرمرای روس اشغالگر خانه داماد شدن و در دیگری از نان کمیته اتریش تا غرق شدن به لجن انقیاد طلبی و جاسوسی که اینک فقط "صادقانه" فضاء را متعفن می سازد، آغاز یافته و در همسویی کامل با تجزیه طلبان پرچمی، شورای نظاری و سازائی بر طبل "افغانستانی" و تجزیه کشور می نوازند، باز هم اثبات همان تجربه دربستر دیگری می باشد.

با ختم سخنرانی "رازق روئین"، "داوود کاویانی" - از قرار اطلاع بعد از عمری جنایت و خیانت در دور ببرک و نجیب اینک در ایالت "هیس" المان زندگانی می نماید- که از حمایت تمام رهبران آنروز پرچم در پوهنتون اعم از داکتر نجیب، وکیل، فاروق، اسماعیل دراز، اسماعیل جهش برادرش و سایر پرچمیان سرشناس در پوهنتون برخوردار بود و نه تنها از سخنرانی "رازق روئین" کمترین نیشی نخورده بود بلکه با عنوان کردن شرکت در مبارزات دموکراتیک در فضای دموکراتیک، تر رویزیونیستی احزاب حاکم را نیز پیروز شده یافته بود، با همان ادا و اطوار مخصوصی که پرچمی ها اعم از مرد و زن آنها از دبستان ببرک و اناهیته آموخته بودند با هزار و یک دلبری و عشوه، به صحبت آغاز نموده ضمن استقبال صمیمانه از سخنرانی "روئین" و حتا نشان دادن چراغ سبز به روئین ها که درب پرچم همیشه بر روی آنها باز است، کافی است تا آنها در عمل از آوانتوریزم و ماجراجویی بریده به دامن آنها بیایند و تذکر این که سرانجام تاریخ حقانیت ادعای ببرک را که پادشاه افغانستان مترقیترین شاهان در تمام شرق است، از زبان "روئین" اعلام داشت که با کف زندهای ممتد پرچمی ها و حتا خلقی ها بدرقه می شد، روی صحبت را به طرف جمهوری خلق چین و شخص صدر مائو گردانیده، با پروئی یک پرچمی، از همه پرسید:

"گلوه ای که سینه خلق بنگال را می شکافد در کدام فابریکه ساخته می شود" و بدون آن که منتظر پاسخ بماند افزود:

"آن گلوه ها در چین ساخته می شوند، و این یعنی تبانی آشکار امپریالیزم و مائوئیزم".

"داوود کاویانی" که حتا در فکرش هم نمی گذشت که این چنین از معرکه بی آسیب بیرون شده باشد، با همان تبختر پرچمیگرانه بار دیگر پیشنهاد دوستی و همکاری به "روئین" و نهاد گرداننده اش را داده در حالی که به شدت از طرف پرچمی ها با کف زدن استقبال می گردید، از سٹیژ پائین آمد.

این مطلب را به خاطری به تفصیل نگاشتم تا به علاوه آن که به سؤال آقای "جوره" که فکر می نمودند، موسوی یک شبه این همه راه را طی نموده است پاسخ داده باشم، بلکه پایه های تاریخی برخی معانقه هائی را که این روز ها از طرف عده ای "صادقانه" با خلق و پرچم و امپریالیزم غرب صورت می گیرد، نیز روشن ساخته ایشان را از

همسویی با خاینان به کشور و مردم آن برحذر داشته باشم. آخر نه این که من از بستر آخندی آمده و "امر به معروف و نهی از منکر" را بخشی از پایه های اعتقادی خود می دانم!!

وقتی اینک در آن بالا در روی ستیژ خود را می بینم و از آن بالا به طرف پائین نظر می اندازم و تمام چوکی های اولی را اشغال شده از طرف پرچمی های معروفی چون داکتر نجیب، وکیل، فاروق، امتیاز حسن و خلقی های معروفی چون پیوند، داکتر زرغون و چند تن شعله ئی نامدار چون داکتر دادفر، داکتر شاکر و ... می بینم و رفقای انگشت شمار خود ما را که در مقایسه با تمام نیروهای سیاسی آنروز پوهنتون از لحاظ عددی حتما کمتر از اخوان بوده و مجموع آنها به مشکل از تعداد انگشتان دستان و پا ها فزونی می گرفت، و صحنه های درگیری را که قبل از آن بین پرچم و شعله چه در صحن پوهنتون و چه هم در داخل شهر کابل به یاد می آورم، فکر می کنم یا آنقدر عقب مانده و نادان بودم که نمی دانستم لت و کتک خوردن چیست و چطور می شود یک مشت نیک بخت و مشت دیگر بد بخت باشد و یا این که به درستی راهی که انتخاب نموده بودم آنچنان باورمند و معتقد بودم که نه تنها آن ۴۰۰ و یا ۵۰۰ نفر نمی توانست و نتوانست در دلم ذره ای ترس و هراس به وجود بیاورد، بلکه اگر آن جمع را ده چندان هم بزرگتر می ساختند و به دست هریکی قداره و خنجرى جهت بریدن و دریدن سر و پیکرم نیز می دادند، چیزی به نام ترس برایم نمی توانست وجود داشته باشد. بدون آن که خواسته باشم از خود چیزی بگویم در اینجا تمام آنهایی را که در جریان مبارزات مسلحانه در کنار هم بودیم و اینک برخی ها خود را کنار کشیده و عده ای از آن جمع، به دشمن پیوسته با من نیز دشمن اند به گواهی می طلبم، تا هر آن جایی که ترس و یا سستی از این قلم در دفاع از خلق افغانستان دیده باشند، بنگارند، بنگارند تا دیده شود که موضعگیری آن زمان من از ناآگاهی نبوده بلکه ایمان راسخ به درستی راهی که انتخاب نموده بودم، آن جرأت و شهامت را به من اعطاء نموده بود.

از آن گذشته این را هم خودم می دانستم و هم عده زیادی از بچه های غازی، که ممکن است درگیری آنروز آغاز یابد و من هم به قدر کافی لت و کوب شوم، مگر این که درگیری آغاز یافته در همان روز هم ختم شود، هیچ تضمینی برایش وجود ندارد، به عبارت دیگر هرگاه کسی می خواست ماجرای زنده یاد میرویس را بر من هم عملی سازد، قبل از همه به گفته مردم کابل باید "خشتک چرمی" برای خود فرمایش می داد، زیرا از همان لحظه جدائی می بایست منتظر حمله غافلگیرانه و انتقامجویانه ام می بود.

در اینجا به مثابه جمله معترضه باید یادآوری نمایم که گویا "صادق دنی" کدام جایی آوردن صفت "با شهامت" را با اسم این قلم بهانه گرفته و بر رفیق ارجمندی "صادقانه" تاخته است. چنین قضاوتی از طرف صادق دنی هیچ جای تعجب ندارد، زیرا اگر وی به همین سان مغالطه نکرده و دروغ نگوید و در واقع با سیاه نمائی روابط بین ما، ذهن خوانندگان را از قبل مشوش نسازد، در زمان خواندن گزارش مسافرت به جاغوری و قتی از "شجاعت" های "صادق دنی" و صداقتش حرفی به میان انداخته، کسانی را به شهادت بطلبم که صادق دنی اینک بر رکاب مرده و زنده آنها سجده به جا می آورد، دیگران به ماهیت وی پی خواهند برد.

برگردیم به جلسه مورد نظر:

خلاف بیچاره عبدالله که نه سابقه سخنرانی را در کارنامه اش داشت و نه هم امید پشتیبانی بزرگ مستمعین را، بر مبنای تجاربی که طی سالیان طولانی در رشته سخنرانی کسب نموده بودم، در همان دقایقی که حریفانم سخنرانی نموده و هریک به شکلی، می خواست ما را ضربت بزند، به ناگزیر می بایست به محتوای سخنرانی ام اندیشیده می کوشیدم تا به علاوه پاسخ رقباء و مخالفان، به اصطلاح آخندی از حضار نیز به جای گریه کف زدن بگیرم و از همه

گذشته متن سخنرانی کوتاها را چنان تقسیم نمایم که از یک جانب چون "روئین" تضاد اصلی را فراموش ننمایم و از جانب دیگر، سخنرانی تنها به اعلام موضع منتج نشده بلکه درب مراجعه افراد شعله را به سمت ما نیز باز نماید. به همین اساس و با قصد این که سرانجام تضاد بین ما و آنهایی که "روئین" را ملعبه دست خود ساخته به چنان مذلتی کشانیده اند، در صورتی که هر دو طرف خواسته باشیم به امر انقلاب اندیشیده و عمل نمائیم، حل شدن نیست و نباید تضادی را که در ماهیت آشتی ناپذیر نیست، با عناد کودخانه به مقام انتاگونیستی رسانیده تا خود آگاه به خیانت بلغزیم، کاری که با تأسف "آهن زنگ زده" نابخردانه انجام داد و اینک نفرین نسلی از پاکبازان جنبش کمونیستی را با خود دارد؛ هرچند "روئین" تمام وقت سخنرانی اش را در مذمت از ما به گفته وی "آوانتوریست" ها اختصاص داده بود، با یک جمله "نمی خواهم به جواب کسانی بپردازم که از نفس مردگان تاریخ، می خواهند ملت ما را زنده بسازند" از عبدالله گذشته- مطمئن نیستم معنای صحبتیم را فهمیده باشد- توجه اساسی ام را به طرف رویونیست های خلقی- پرچمی به خصوص "داوود کاویانی" و شرکاء معطوف نموده، در پاسخ به سؤال وی در مورد این که "گلوه ای که سینه مردم بنگال را می شکافت در کجا ساخته شده است"، با ذکر این که پاکستان عضو رسمی پیمانهای منطقه ئی سیتو و سنتو بوده و تمام تجهیزات آن را امپریالیزم غرب به خصوص امپریالیزم امریکا اكمال می نماید، محل ساخته شدن فابریکه را نیز در تمام سرزمینهای ناتو آدرس دادم، اما بالمقابل خود نیز سؤالی مطرح نمودم:

"حال که سؤال محل ساخت سلاح های پاکستان داده شد، آیا آقای "کاویانی" و یا فرد دیگری از رفقای شان حاضر است بر روی سٹیٹ تشریف آورده بفرمایند، گلوه ای که سال گذشته در مقابل همین پوهنتون، سینه اصیل قهرمان را شکافت در کدام فابریکه ساخته شده بود، آیا حاضر است بگوید گلوه ای که سینه های پر آرمان شهدای سوم عقرب، خیزش خلق صافی، خیزش خلق قندهار و سایر خلقهای افغانستان را درانده و می دراند در کدام زراد خانه ای ساخته شده است" وقتی صحبت به اینجا رسید شعله ئی هائی که از قضیه اطلاع نداشتند و به اصطلاح از دشمنهای "داوود کاویانی" سخت خود را زخمی و افکار احساس می نمودند، با چنان شدت و حدتی از صحبت استقبال نمودند، تو گوئی تا آنزمان هیچ گاهی آن را نشنیده اند. اما من که نمی خواستم وقتم را کف زندهای ممتد ضایع سازد به نماینده ام تذکر دادم که طرفدار کف زدن نیستیم باید وقتم را قید نمایم، و به دوام آن برای سؤالی که خود مطرح نموده بودم به سرعت پاسخ داده افزودم:

"مسلم است که این سلاح ها همه در زرادخانه سوسیال امپریالیزم روس این دشمن خلق افغانستان، خلق شوروی و خلقهای سراسر جان ساخته شده است" و بدون آن که منتظر خاتمه یافتن استقبال و کف زندها باشم با همان صدای بلند از همه خواستم تا با شعار مرگ بر صادر کنندگان اسلحه به دولت های ارتجاعی، نفرت خویش را علیه امپریالیزم امریکا و سوسیال امپریالیزم شوروی و سایر تجاران مرگ اعلام بدارند. همراهی حضار که در واقع ضرب المثل سنگ مفت و گنجشک مفت را تداعی می نمود، باز هم فضای ادیتوریم را به لرزه در آورده، خلاف خواست حریفان و دشمنان ما که می خواستند آن تربیون را به زدن ما و کوبیدن اندیشه مائو مبدل نمایند، نتیجه معکوس بار آورده، در همان محل، حمایت اکثریت قریب به اتفاق شعله ئی ها را نسبت به خود جلب نمود. بعد از آن که مطمئن شدم که رویونیست های خلقی- پرچمی به قدر کافی به حساب خود رسیده و زمینه آن به وجود آمده تا پاسخ اهانت های "روئین" را بدهم - تقریباً ۷ دقیقه از ۱۰ دقیقه- صحبت علیه آنها را با شعار معروف "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می شود" آغاز نموده در وقت باقی مانده گرایشات رویونیستی، پارلامنتاریستی رهبری جریان شعله جاوید و پشت گردن آنها به امر مبارزه مسلحانه را یادآوری نموده، قبل از آن که به صورت

یک جانبه ختم صحبتها را اعلام نموده از همه بخواهم کسانی که آمده بودند تا برای ما رأی دهند، حال که متوجه این توطئه دربار شده اند، از ایشان می خواهم تا با من ادیتوریم را ترک نموده، رویونیستان، خاینان و درباریان را بگذارند تا خود به تنهایی با سرنوشت مردم پای معامله بنشینند، با لحن تمسخر آمیزی افزودم: "کسانی که تا دیروز ادعای برآمدن قدرت سیاسی از لوله تفنگ را داشتند و اینک به آن پشت کرده می خواهند به وسیله لوله اتحادیه به اهداف شان نایل آیند، رسیدن به آرزو هایشان را که چیزی به جز سقوط شان در فضای آزاد به همراه ندارد، برای شان مبارک باد می گویم.

این که صحبت من چقدر خوب بود و یا بد، ارزیابی آن را می گذاریم به همانهایی که آنزمان آن را شنیده و خواهند چیزی در آن مورد بنگارند، اما آنچه مهم بود اعلام این که کسانی که نمی خواهند رأی بدهند با ما خارج شوند، از آن جایی که از یک جانب عده زیادی تحت تأثیر سخنرانی قرار داشتند و از طرف دیگر، با اعلام ختم صحبت ها فقط کسانی حق داشتند تا در سالون باقی بمانند که در یکی از صنوف دوم پوهنخی ادبیات و علوم بشری محصل بودند، اکثریت حضار را با ما بیرون نموده، نه تنها کمیت اصلی رفقای ما در آن جمع از انتظار مخفی ماند، بلکه امکان مراجعه افراد بی خبر شعله را به طرف ما مساعد ساخته، قادر شدیم از آن حرکت بردی به نفع تشکیلات نوپای خود ثبت نمائیم.

ارزیابی مثبتی که از آن صحبت ها و نتایج آن صورت گرفت، روی دلایل مشخصی به پیشنهاد رفیق شمس الحق قرار شد تا برنامه کاندید وی ملغاء اعلام گردد:

۱- نگرانی از این که نتوانیم باز هم عین برد را تکرار نموده و چیزی از دستاوردهایمان را از دست ندهیم.
۲- خطر آن که جریان شعله با آمادگی قبلی برخورد نموده، کار به زد و خورد بکشد، که مسلم بود در چنان حالتی ما سمت لت خور قرار داشتیم.

۳- ریزویونیست های خلق و پرچم نیز این بار غافلگیر نشده در همسویی با شعله نی ها، به دفاع از شرکت در اتحادیه پرداخته، وقت معینه جهت رد آن کفایت نخواهد نمود.

۴- اظهار متواضعانه زنده یاد رفیق شمس الحق که گویا وی قادر نیست چنین بر سخنرانی های حریفان کوبنده حمله نموده و از همه بد تر صدای خفه وی بود که بدون بلند گو به مشکل شنیده می شد.

به دنبال علنی شدن اختلافات و در نتیجه انشعاب در جریان دموکراتیک نوین، متناسب با مراجعت افراد جدید به هریک از افراد شناخته شده، به خصوص این قلم، زنده یاد میرویس، زنده یاد شمس الحق و زنده یاد دکتر واکمن، ساحه و فشار کار برما بیشتر گردیده، از همه اولتر ایجاب می نمود، تا ما خود را برای بحث های رویاروی با افراد شعله و از آنهم مهمتر با ریزویونیست های خلق و پرچم آماده می ساختیم، زیرا در آن زمان به جز زنده یاد رفیق میرویس که بر تمام قضایای انشعاب اشراف همه جانبه داشت، نه من که با آن سخنرانی به حیث سخنگوی محفل شناخته شده بودم و نه هم سایر رفقاء چیز زیادی در رابطه با روند و پروسه انشعاب که منجر به نوشتن "پس منظر تاریخی" شده بود، نمی دانستیم، به علاوه سطح فکری و دانش ما هم به اندازه ای نبود که در رویارویی ها به خصوص با افراد شعله جاوید، بتوانیم همیشه پیروز باشیم و در نتیجه ناگزیر بودیم در هر جلسه جر و بحثی زنده یاد رفیق میرویس را که به پهلوان شکست ناپذیر و کوره دیده ای مبدل شده بود، به کمک بطلبیم.

جهت رفع این کمبود و ارتقای سطح فکری رفقاء قرار گذاشتیم تا اولتر از همه حلقات آموزشی ترتیب یابد. از آن جایی که تا همان زمان در عمل یک کمیته ۴ نفره در وجود زنده یادان "میرویس، واحد، شمس الحق و بهرام" از طرفداران "پس منظر تاریخی" وجود داشت که بقیه از موجودیت چنین کمیته ای اطلاع نداشتند، وقتی پای تقسیم

حلقات آموزشی به میان آمد، نمی دانم که برحسب فیصله خود کمیته و یا هم دستوراتی که به نام زندان به آنها می رسید، حلقات را قسمی تنظیم نمودند که در دو حلقه جداگانه زنده یاد شمس الحق، هم می بایست مسؤولیت امور آموزشی این قلم را در کنار سه رفیق دیگر (ن.، نعمت، و ص.) به عهده می گرفت و هم در حلقه دیگری مسؤولیت آموزش زنده یاد رفیق عزیز طغیان را با سه تن دیگر عهده دار می شد.

از جریان امور آموزش در حلقه دومی اطلاع دقیق ندارم که از چه زمانی مشکل بین دبیر و اعضای حلقه به میان آمد، اما در حلقه ای که قرار بود من در آن بیاموزم، از همان اولین روز جلسه ضمن بحث روی برخی از مفاهیم نه تنها خودم متوجه شدم که در این حلقه آن که باید بیشتر بیاموزد من نیستم بلکه سایر اعضای حلقه من جمله شخص دبیر حلقه نیز متوجه شده، با ذکر این که ترکیب حلقه باید تغییر نماید، در همان نخستین روز قبول نمود که باید جهت یافتن یک راه حل درست، با رفقای دیگر مشوره نماید.

ما که با عطش تمام می خواستیم چیزی بیاموزیم، از چنان ترکیب ناموزنی برخوردار بودیم که هیچ نوع امید پیشبرد کار آموزشی در آن نمی توانست باشد، چه در حالی که این قلم تا آن زمان بیش از ۸ سال سابقه مطالعات دایره المعارفی گسترده و پراکنده ای را در تمام زمینه ها داشتم، دربین ما رفقای بودند که بر مبنای حاکمیت معارف نامتوازن در افغانستان، متن مورد نظر را به درستی خوانده نمی توانستند و از همه بدتر دانش شخص دبیر نیز به دو و یا سه کتابی محدود بود که از اینجا و یا آنجا به دست آورده، نزد خود خوانده بود، بدون آن که دست پرورش باغبانی بر بالایش بوده باشد و یا حد اقل با افراد هم سطح خودش در زمینه کتاب خوانده شده به مباحثه پرداخته باشد.

خوشبختانه زنده یاد رفیق شمس الحق، در آن زمان از جمله کسانی خود را به شمار نمی آورد که فکر می کنند، ناف زمین چه که ناف عالم بوده و هر آنچه را بلغور می نمایند عین مارکسیزم است، بعد از سومین و یا چهارمین جلسه آموزشی در داخل حلقه اعلام داشت که بنا بر فیصله رفقاء من بعد مسؤولیت آموزشی جلسه را رفیق موسوی به عهده خواهد داشت.

به علاوه آن حلقه، بنا برمراجعه تعداد دیگری از جوانانی که به ما مراجعه می نمودند، دو حلقه دیگر نیز به من سپرده شده، در نتیجه منی که خود می دانستم تا چه حد نیاز به کمک فکری و آموزشی داشتم و دارم، به ناگزیر باید با ۱۲ رفیق دیگرکار آموزشی می نمودم.

در همین زمان در جریان تماسهای افقی که روزانه بین رفقاء وجود داشت به دنبال مراجعات متواتر برخی از رفقاء من جمله زنده یادان رفیق عزیز طغیان و رفیق گل محمد که فکر می نمودند، من باید از همه چیز خبر داشته باشم مطلع شدم که آنها نیز به عین مشکل مواجه بوده و کسی را نیافته بودند، تا مشکلات شان را حل نماید. این ابراز ناراحتی ها که در آغاز شکل زمزمه و به مرور زمان غم و اعتراض را گرفت، فکر می کنم باعث شد تا یکی از روز ها توسط زنده یاد رفیق شمس الحق به من اطلاع داده شود، در صورتی که برایم ممکن باشد، آمادگی پذیرائی – بیشتر از لحاظ امنیتی- برای ۸ نفر بگیرم زیرا قرار است جلسه مهمی در آنجا دایر شود.

چون با امکاناتی که ما در محل داشتیم پذیرائی از ۸ الی ۱۰ نفر کدام آمادگی خاصی لازم نداشت، روز را مشخص نمودیم. در روز موعود زنده یادان رفقای ذیل آمده بودند:

"میرویس، عزیز طغیان، گل محمد، بهرام، شمس الحق، داکتر واحد و یک رفیق دیگر به نام عمر" – با تمام رفقای حاضر آشنائی کافی وجود داشت، صرف عمر را یک بار با دو رفیق دیگر در معیت رفیق میرویس دیده بودم، بدون آن که باهم زیاد صحبت نموده باشیم.

به حساب سن و سال رفیق "عمر" که می شود گفت ۸ تا ۱۰ سال از ما مستتر به نظر می رسید، جلسه را به اجازه، دستور و نیابت رفقای زندان شروع نموده، ضمن بحث در باره اوضاع جاری آن وقت محفل، تصمیم رفقای زندان را نسبت به گسترش حلقه اساسی پوهنتون آنهم بعد از یک رأی گیری مخفی بین کادر ها با ترکیبی که در آنجا حاضر بودند، اعلام داشت. در عین زمان افزود که رفقای خارج کمیته اساسی پوهنتون با در نظر داشت وظایف و مسؤولیت هائی که آن کمیته در آینده به عهده خواهد داشت، خواهان آن است تا چگونگی پیشبرد امور را خود به صورت دموکراتیک سازماندهی نموده فقط یک نماینده به عنوان عضو رابط، با رهبری زندان به صورت رسمی می توانست روابط کمیته اساسی پوهنتون با سایر بخش های محفل و رهبری را تنظیم نماید.

این رفیق که بعد ها دانستیم زنده یاد مجید کلکانی بود، و در یک رابطه همکاری با رفقای زندان مبارزه می نماید، تشکیل کمیته اساسی پوهنتون و ترکیب آن را که می توان گفت از تمام اقوام و ملیت های کشور در آن عضو وجود داشت و در همان مقطع در شایستگی نسبی آنها نیز هیچ جای شکی نبود، به همه تبریک گفته، در واقع تمام آنچه را به شکلی از اشکال با محیط پوهنتون و خارج از آن در مکاتب در ارتباط بود، رسیدگی، تنظیم و پیشبرد امور مبارزاتی آنها را از وظایف کمیته معرفی نمود.

ادامه دارد